

افغانستان ، از شکستی به شکست دیگر

نوشته آلن گرش

ترجمه مرمر کبیر و شروین احمدی

کابل سقوط کرد ! تنها چند هفته کافی بود تا طالبان ارتش افغانستان را که به مدت بیست سال از حمایت مالی و آموزشهای نظامی ایالات متحده برخوردار بود، شکست دهند. برای یادآوری ، رژیم کمونیستی به مدت سه سال پس از خروج ارتش سرخ توانست مقاومت کند. اما فاجعه افغانستان، فراتر از یک شکست موضعی، نشانه شکست مفتضحانه سیاست «جنگ علیه تروریسم» غرب است.

بهار سال ۱۹۸۸ در کابل جمع شده بودیم تا میخائیل گورباچف ، دبیرکل حزب کمونیست شوروی، خروج یکجانبه نیروهای نظامی این کشور را که در دسامبر ۱۹۷۹ وارد افغانستان شده بودند، رسماً اعلام کند. برای اولین بار رژیم حاکم ۱۵۰ روزنامه نگار غربی را که دانش اغلب آنها از تاریخ و فرهنگ افغانستان نزدیک به صفر بود، در محل گرد می آورد. شناخت اکثر آنها از اوضاع افغانستان در دو کلمه خلاصه می شد: مجاهدین فاتحانه درمصاف با حزب کمونیست، حزب دموکراتیک خلق ، که قدرت را در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ در دست گرفته و عروسک خیمه شب بازی شوروی است، در نبردند.

عصر یک ساعت قبل از منع آمد و شد همه ما به دعوت کاردارسفارت آمریکا در هتل جمع شدیم تا او با کمک نقشه دقیق عملیات و ابهت ژنرالی که در دوقدمی یک پیروزی بزرگ می باشد به ما شرح دهد که چگونه شورشیان به محض خروج آخرین سربازان شوروی ، کابل را تصرف خواهند کرد. خبرنگاران مجذوب این «طلاعات»، بااطمینانی خلل ناپذیر در خیابانهای پایتخت به دنبال تصویری نمادین از شکست اجتناب ناپذیر اتحاد جماهیر شوروی پرسه می زدند و برای اثبات فروپاشی رژیم به عنوان مثال به دنبال تصویر تانکی بودند که در رودخانه ای از شهر واژگون شده باشد.

در آن زمان هیچ کس به آینده زنان افغان اهمیتی نمی داد. در پایتخت ، تنها نیمی از آنها برقع به تن داشتند ، حجابی که از سر تا پای آنها را می پوشاند و تنها یک پنجره مشبک باریک روی چهره شان می گشود. ما در راهروهای وزارتخانه ها و دولت با زنان بسیاری روبرو می شدیم. دست کم در شهرهای بزرگ آنها به آموزش دسترسی داشتند.

در آن دوران شرایط افغانستان تنها به درگیری بین شرق و غرب یا «خبرو شر» تقلیل یافته بود ، هرچند بازیگران دیگری هم در صحنه بودند. حزب کمونیست افغانستان با جریانات متعدد داخلی و چند دستگی ها، دارای نفوذی محدود اما واقعی در لایه های «مدرن»- به ویژه افسران و سربازان - و در میان اقلیت ها بود. این حزب توانسته بود بدون حمایت شوروی، که روابط عالی با رئیس جمهور سرنگون شده محمد داوود خان داشت، به پیروزی رسد و قدرت را در دست گیرد. در آن زمان من با برخی از کادرهای جنبش ملاقات کرده و شاهد عزم آنها مبنی بر عدم واگذاری قدرت به مجاهدین به قیمت درگیری بودم.

«خون روس ها را بریزید»

مقاومت افغانستان به گروه های زیادی با گرایش های رادیکال (که هنوز به آنها جهادگرا نمی گفتند) تقسیم می شد که به تدریج در خلال درگیری ها و جنایات ارتش سرخ قوی تر شده بودند. اما ، برای رونالد ریگان ، رئیس جمهور آمریکا و غرب ، آنها «مبارزان آزادی» در جنگ با «امپراتوری شر» بودند که با لباس های سنتی خود بسان شوالیه های شجاع به پیش می رفتند.

روزنامه نگار آمریکایی سلیگ اس هریسون به همراه دیگورکوردوز، وزیر خارجه سابق اکوادور و میانجی سازمان ملل متحد در افغانستان ، در سال ۱۹۹۵ در کتابی که مشترکا نوشته بودند ، تاکید کردند که : «مسکو " شر " بود اما در این نزاع مجاهدین نیز " قهرمان " نبودند». برای واشنگتن ، «مبارزه تا آخرین افغان» برای « ریختن خون روس ها» ، ضروری بود (۱). این استراتژی در سال ۱۹۸۰ توسط فرانسیس فوکویاما ، یک محقق جوان که قرار بود به دولت رئیس جمهور رونالد ریگان بیپوندد تعریف شده بود ، کتاب او پایان تاریخ (پایان تاریخ و آخرین انسان ، ۱۹۹۲) هنوز نام او را سر زبانها نینداخته بود. ایالات متحده در طول سالها با چنین نگرش یک سویه ای، تلاشهای سازمان ملل را برای ایجاد یک انتقال مسالمت آمیز همراه با خروج ارتش سرخ به شکست کشاند.

در آن دوران استراتژیست های آمریکایی ، و نه تنها آنها ، مداخله شوروی در افغانستان را به عنوان اثبات توسعه طلبی مقاومت ناپذیر آنها تعبیر می کردند - جستجوی دسترسی به آبهای گرم ، گامی ساده در جهت فتح جهان. ژان فرانسوا ریول ، فیلسوف « تیزبین» ، پایان دموکراسی ها را اعلام کرد که قادر به

مبارزه با «وحشتناک ترین دشمنان خارجی ، کمونیسم ، نماد کنونی و کامل تمامیت خواهی (توتالیتاریسم)» نبود.

کارخانه تولید جهادگرا

اما این « نماد کامل » تمامیت خواهی (توتالیتاریسم) فقط چند سال دیگر از عمرش باقی مانده بود و تانک های ارتش سرخ ، آنچنان که گروهی نگران بودند، هرگز در شانزه لیزه رژه نرفتند(۲). جنگی که توسط واشنگتن تأمین مالی می شد ، چندان در تضعیف سیستمی در حال مرگ نقش نداشت ، اما قدرت عظیمی به رادیکال ترین شورشیانی داد که ایالات متحده و در درجه اول پاکستان آنها را از لحاظ مالی تأمین می کردند: چرا که آنها کسانی بودند که بهتر از همه می جنگیدند. در به درازا کشیده شدن این رویارویی طولانی و کشنده بود که نسلی از جهادگران ، افغان و عرب آموزش جنگی دیدند و علیه ایالات متحده ، آنچنانکه که در حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شاهد آن بودیم، بسیج شدند. اگر واشنگتن القاعده را بوجود نیاورد، همانطور که برخی می خواهند آنها بقبولانند ، با بستن چشمانش در مقابل آن، در این کار سهمیم بود(۳).

به کابل در بهار ۱۹۸۸ بازگردیم. برخلاف توهمات دیپلماسی آمریکا ، رژیم سه سال پس از خروج ارتش سرخ زنده ماند و بسیار بهتر از دولت کنونی افغانستان مقاومت کرد که توسط واشنگتن برسر کار آمده بود. تصمیم روسیه ای که جایگزین اتحاد جماهیر شوروی شده بود ، برای متوقف کردن ارسال تسلیحات به متحد دیروز خود و خروج ژنرال عبدالرشید دوستم ، از یک تبار - که تا به امروز از تمام ماجراهای جنگ جان سالم به در برده - حکومت را از پا درآورد . در نتیجه ، چندین سال جنگ داخلی باعث

افزایش قدرت طالبان ، این «دانش جویان دینی» شد که وسیعاً توسط پاکستان ، متحد ایالات متحده ، تأمین مالی و حمایت می شدند. آنها پس از تصرف کابل در ۱۹۹۶ به جنگ داخلی گروه های مختلف مجاهدین پایان دادند و با برپائی رژیم تاریک اندیش، پایگاهی امن برای اسامه بن لادن ایجاد کردند. اما برای واشنگتن ، با پایان جنگ سرد ، افغانستان دیگر در اولویت قرار نداشت. و سرنوشت زنان افغان که گاه برای توجیه حمله آمریکا مورد استناد قرار می گرفت ، به سرعت فراموش شد (۴).

«جنگ بر علیه تروریسم»، باطلاقی بی پایان

با این حال ، پس از ۱۱ سپتامبر ، ایالات متحده جنگ صلیبی جدیدی، «جنگ بر علیه تروریسم» را آغاز و افغانستان را اشغال کرد. اما ، مانند شوروی ، آنها نیز در یک درگیری بدون پایان و بی امید پیروزی گرفتار شدند. حملاتی که قرار بود محدود و بادقت «جراحی» باشد در کنار طالبان بسیاری از مردم بیگناه را کشت. حملات تلافی جویانه خونبار نیز به غیرنظامیان رحم نکرد. و «آرامش» وعده داده شده، هرچه بیشتر افغانها را به تبعید و یا کوچ به شهرهای بزرگ سوق داد.

وعده ایالات متحده برای استقرار دموکراسی نیز هرگز به تحقق نپیوست. همانطور که Human Rights Watch در سال ۲۰۰۲ نوشت ، «هنگامی که ایالات متحده در نوامبر ۲۰۰۱ طالبان را برکنار کرد ، دوران دموکراتیک نوینی همراه با احترام به حقوق بشر به افغان ها وعده داده شد ... که هرگز محقق نگشت» (۵).

رهبران جدیدی که نیروهای خارجی تحمیل کرده بودند، با هم اختلاف داشتند، فساد گسترده آنها آشکار بود و به شبه نظامیانی متکی بودند که جنایاتشان به طور گسترده ثبت شده است (۶). آنها به سرعت در نقش نوکران ایالات متحده ظاهر شدند ، سریعا مقاومت را برانگیختند و سپس دست به سرکوب زدند. باطلاقی بی پایان ، شبیه به کابوسی که ارتش سرخ تجربه کرده بود.

پایان امپراتوریها و جنگهایی که نمی توان در آنها پیروز شد

در سال ۱۹۶۹ ، مدتها قبل از مداخلات اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا ، یک دانشمند افغان در جزوه کوچکی برای شناساندن کشور خود، نوشته بود : «یکی از مهمترین ویژگیهای افغانها عشق خدشه ناپذیر آنها به استقلال است. افغان ها با صبر و شکیبایی شرایط سخت یا فقر خود را می پذیرند ، اما نمی توان آنها را با یک قدرت مداخله گر خارجی ، هرچند روشنفکر و مترقی ، آشتی داد. امپراتوری بریتانیا در تاریخ معاصر، سه بار در سالهای ۱۸۴۲ ، ۱۸۸۱ و ۱۹۱۹ شکستهای فاجعه باری را تجربه کرد. در دو مورد اول ، مسئله «جلوگیری» از پیشرفت تزارها در آسیا مطرح بود که هند، جواهری بر تاج امپراطوری را تهدید می کرد و بارسوم در مقابله با گسترش جنبش ضد استعماری و ناسیونالیستی در این کشور. اتحاد جماهیر شوروی سپس برای «جلوگیری» از «توطئه های امپریالیستی» وارد خاک افغانستان شد. و امروز این ایالات متحده است که از طولانی ترین جنگ تاریخ خود خارج می شود ، جنگی که به نام ضرورت درهم شکستن تروریسم آغاز کرده بود.

اگر شکست های امپراتوری در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم زمانی که امپراتوری های استعمارگر هنوز بر جهان تسلط داشتند ، امری استثنایی بود ، شکست های بعدی بیش از هر چیز تأیید کننده مرگ امپراتوری و پیروزی استقلال ملی مردمانی بود، که زمانی «صغیر» ارزیابی می شدند.

در بررسی اخیر مرکز معتبر مطالعات استراتژیک و بین المللی در واشنگتن ، آنتونی کوردسمن ، یکی از تحلیلگران ارشد، خاطر نشان می کند: « اگر هزینه جنگ و عدم وجود هر گونه دلیل استراتژیک آشکار و منسجم برای ادامه آن را بررسی کنیم ، هیچ دلیل روشنی برای تعهد منابعی وجود ندارد که ایالات متحده به مناقشه ای اختصاص داد که در هیچ اولویت راهبردی برای توجیه دو دهه درگیری قرار نمی گیرد» (۷).

با این حال ، مداخله در افغانستان با یک «اولویت استراتژیک» توجیه می شد: « جنگ علیه تروریسم » ، که بسیاری از دولت ها ، از جمله دولت فرانسه (پس از بی میلی اولیه) به آن ملحق شدند. در طی این « جنگ بیست ساله» (۸) ، هر درگیری ، هر قیام ، هر اعتراضی در هر جای کره زمین در چارچوب مبارزه ای سرنوشت ساز با «شر» ، شمیر * شکست ناپذیر تروریسم ، تعریف شد. اما تروریسم یک «دشمن» مشخص نیست ، بلکه نوعی کنش هدفمند است که تاریخ را درنور دیده و جنبش هایی مانند آنارشیسم ، صهیونیسم ، ارتش جمهوریخواه ایرلند (IRA) ، استقلال طلبان باسک (ETA) یا القاعده و حتی بعضی دولت ها (مانند فرانسه در الجزایر یا اسرائیل در خاورمیانه که کمتر در مورد آن صحبت می شود) به آن دست یازیده اند. بعید است که تروریسم در آینده نزدیک ناپدید می شود.

از اینرو ناکامی آمریکا در افغانستان بیش از هر چیز نشان دهنده شکست مفتضحانه یکی از این جنگ های غیرقابل پیروزی است. جنگ هایی که اشکال مختلف آن از افریقای مرکزی تا کردستان ، از فلسطین

Orient XXI .

نشریه اینترنتی درباره سیاست، فرهنگ، اجتماع، اقتصاد، دیپلماسی اوت ۲۰۲۱

تا یمن آن چیزی را تقویت می کند که ادعای جنگیدن با آن را دارد. برای درس گرفتن از این شکست
ها چقدر وقت لازم است ؟

-۱

Out of Afghanistan. The Inside Story of the Soviet Withdrawal, Oxford University Press, 1995

۲- Philippe Treticak و Pierre Antilogus در کتاب « Bienvenue à l'Armée rouge, »
(Lattès, 1984) به طرز طنز آمیزی ، فرانسه را برای رژه اجتناب ناپذیر تانک های شوروی و البته
«همکاری» با اشغالگر، آماده می کنند.

۳-مقاله « جنگ هزار ساله » ، لوموند دیپلماتیک، سپتامبر ۲۰۰۴

<https://ir.mondediplo.com/2004/09/article386.html>

-۴

Lire Christine Delphy, « [Une guerre pour les femmes afghanes ?](#) », Nouvelles Questions féministes,
2002/1 (vol. 21), pages 98 à 109

-۵

« [All Our Hopes Are Crushed](#) », rapport de Human Rights Watch (HWR), Washington,
novembre 2002.

-۶

Lire Laurence Jourdan, « Crimes impunis en Afghanistan », *Le Monde diplomatique*, décembre 2002.

-۷

[Learning from the War : "Who Lost Afghanistan ?" versus Learning "Why We Lost"](#), Washington, 9 août 2021.

۸- کتاب Élie Tenenbaum و Marc Hecker ، بنام « La Guerre de vingt ans. » ، یادآوری « Djihadisme et contre-terrorisme au XXIe siècle, Robert Laffont, 2021 » ، دقیق و واضحی از استراتژی های اجرا شده در طول این دو دهه ، با بی طرفی نسبی و در نظر گرفتن تفاوت های ظریف ارائه می دهد، البته مجبور نیستیم با تمام تجزیه و تحلیل های نویسندگان موافق باشیم.